

دیدگاه

حکومت شورائی : طبقه کارگر در عرصه تولید یا کشورداری

سیروان هدایت وزیری

مسئله حکومت‌داری و چگونگی اعمال هژمونی طبقه کارگر یکی از مسائل با اهمیت می‌باشد که جنبش چپ بطور واقعی و تدقیق شده بدان نپرداخته است. اما خیلی از چپ‌های سنتی از حکومت شورائی بعنوان شکلی از دولت طبقه کارگر دفاع نموده و معتقدند که طبقه کارگر فقط از این طریق می‌تواند ضمن اعمال قدرت سیاسی خود، سوسیالیسم در جامعه را مستقر سازد. در حقیقت به زعم آنان، غیر از این راه، هر شکل دیگری، از کانال‌های بورژوازی خواهد گذشت. و تأکید آنان بر این مسئله است که، مجلس مؤسسان و یا هر مجلس دیگری که از طریق انتخابات عمومی و آراء همگانی تشکیل گردد، برخلاف خرد طبقاتی طبقه کارگر، بالاخص بورژوازی است. از نظر آنان عمومیت بودن تھی از محتوای طبقاتی پرولتاریاست.

جدا از پیش‌بینی‌ها و دکترین این دسته از چپ در نفی مکانیزم‌های عمومیت و اراده‌های همگانی در تشکیل یک ارگان قدرت حکومتی، پروسه عملکرد حکومت شورائی در قالب طبقاتی‌اش، به لحاظ تاریخی شناخته شده است. اگر هم به تاریخ رجوع نشود و بلحاظ برنامه‌ای از دکترین کلاسیک‌ها الگوبرداری شود، باز می‌توان گفت که نتایج عملی آن همان تکرار تاریخ می‌باشد. حکومت شورائی در

شوروی سابق، ویتنام، نیکاراگوئه، کوبا، کامبوج و خیلی دیگر کشورهایی که به نحوی سوسیالیستی خوانده شده‌اند، هرکدام به نوبه خود در عدم تأمین دفاع اجتماعی و دموکراسی توده‌ای محک تاریخی دارند. در این کشورها، حزب بجای طبقه کارگر به **ناگزیر** و بنام کمونیسم به حکومت رسیده‌اند. ساختمان سوسیالیسم در تبعات حکومت شورائی‌اش، تاریخاً بیشتر شاهد حکومت‌های تک‌حزبی و توتالیتار بوده است تا حکومت خود طبقه. باید گفت که بطور اجتناب ناپذیر به چنین مکانیزمی منتهی گشته است.

کارگرانی که شب و روز در خطه تولیدند و در چارچوب این یا آن کارگاه و کارخانه بعنوان جزئی از طبقه هویت دارند، نمی‌توانند وقت خود را به مسائل کشورداری و در قالب حکومت شورائی مصرف نمایند. اگر چنانچه این مسئله به جنبه مثبت بوده آن پاسخ دهد، این سؤال مطرح می‌گردد که، ماندن در خطه تولید یا رفتن به هدف کشورداری. اگر تعریف طبقه در لایه‌های آثار مارکسیسم کلاسیک جستجو شود، یک کارگر، هویت طبقاتی‌اش صرفاً در عرصه‌های تولید و تحصیل ارزش اضافی معنی می‌یابد. خارج از این عرصه، جزئی از این طبقه نیست. این مسئله قابل طرح است که، کارگرانی که از درون طبقه، و به هدف اعمال قدرت سیاسی از خطه تولید خارج می‌گردند، و به مجلس حکومت‌شوراها فرستاده می‌شوند، تا چه حدودی به نفع هم طبقه‌ای خود اعمال نفوذ می‌نمایند، تاریخاً تجاری وجود ندارد. اما این تجربه وجود دارد که، احزاب کمونیست بجای طبقه کارگر وظایف کشورداری را برعهده گرفته‌اند. به این اعتبار که، کمونیست‌ها به اصطلاح منافعی جز منافع طبقه کارگر دنبال نمی‌کنند، بخود برای چنین وظیفه‌ای مشروعیت داده‌اند. در اینجا، ابهامات از این نقطه نظر که، کمونیست‌ها مدافع گرایش انسانی و مدافع جنبه‌های حقوقی آن می‌باشند، وجود ندارد، بهترین انسان‌های مثبت از این قشرند. اما تا آنجائیکه بر اعمال قدرت سیاسی صرف از طرف طبقه کارگر به توسط خود طبقه، اصرار می‌گردد، بدون اینکه واقعه‌ای از این جمله صورت گرفته باشد، تاریخاً جای ابهام می‌باشد. تا آنجائیکه به

مسئله کشورداری مربوط می‌گردد، طبقه کارگر جز تمکین به این یا آن قشر، گروه و حزب چاره‌ای دیگر ندارد. اگر مسئله تمکین در میان نباشد، طبقه کارگر برای حکومت کردن بعنوان طبقه تولیدکننده جز رهائی خود از تولید در ---- کارخانه و کارگاه‌ها راه دیگری ندارد. و باید در امور کشورداری حرفه‌ای گردد. در حقیقت، حرفه‌ای شدن در امور کشورداری نیز بمثابة کنده شدن از سوخت و سازهای تولید، و گسست از طبقه (بخوان طبقه کارگر) می‌باشد.

اگر فرمانروایی سرمایه در شکل عام و جزئی‌اش ----- معنی بلحاظ اینکه گردش سرمایه سازماندهی شود، ندارد، طبقه کارگر برای فرمانروایی باید در کلیت خود از طبقه به معنی کارگری آن، بریده شود و مسیر دیگری را در پیش گیرد و معذورات تاریخی دیگری تکرار نماید. البته، این مسئله قابل درک نیز هست که، کارگری که به فرمانروایی می‌رسد، احساس نزدیکی‌اش بیشتر با کسانی می‌باشد که درگذشته‌اش هم‌قطارش بوده‌اند. اما وقوع این مسئله را از اعتبار نمی‌اندازد که، این کارگر دیگر جزئی از طبقه تولیدکننده نیست و بغیر از آن است و فرمانرواست. حکومت شورائی بمثابة شکلی از فرمانروایی طبقه کارگر، نشانه‌ای از مکانیزم گشت قشری از طبقه در خطه تولید و بموازات آن تعطیل تولید ارزش اضافی است. اقدامات طبقه کارگر در تشکیل حکومت به مفهوم تشکیل یک قشر ممتاز در حین تولید و در عین حال رانده شدن آن به حاشیه تولید می‌باشد. پرتاب شدن این قشر به حاشیه تولید، و به هدف کشورداری، استنتاجات معینی را بازتاب می‌دهد. از این جنبه که، این قشر دیگر جزئی از طبقه تولیدکننده نیست، بلکه یک قشر حرفه‌ای در مسائل کشورداری است. کنگره شورائی طبقه کارگر، که به زعم چپ سنتی، بالاترین تصمیم‌گیرنده این طبقه در مسائل کشورداری است، از مجموع این اقشار تشکیل می‌گردد. و بطور واضح‌تر، حکومت شورائی طبقه کارگر، اگر خواهد در چارچوب وسیعی وظایف رهبری جامعه را برعهده گیرد، احتیاج به سه قوه معروف، یعنی قوه مجریه، قوه قضائیه و قوه مقننه دارد. تخصص و حرفه‌ای شدن در این

راستا، جز کنده شدن از خطه تولید نیست. ارتش حرفه‌ای در واقع امر، فرصت کافی برای تولید در کارخانجات را ندارند و باید شکل دائمی بخودگیرند. وقتی که ارتش پرولتاریایی بخواهد بطور حرفه‌ای و دائمی موجودیت یابد، باید به حاشیه تولید رانده شود. در نتیجه رانده شدن در عرصه تولید، بمعنای آن، یعنی تشکیل یک نیرو خارج از طبقه تولید کننده.

در هر صورت، مکانیزم حکومت شورائی و اعمال قدرت صرف طبقه کارگر، چندین مسئله مبهم را با خود به همراه دارد. اول اینکه، طبقه کارگر، به هدف کشورداری باید از تولید کننده شود و قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن به حاشیه تولید پرتاب شوند. دوم اینکه، طبقه کارگر در دوراهی قرار می‌گیرد، تولید یا کشورداری. سوم اینکه، اگر پذیرش قدرت سیاسی توسط طبقاتی از جانب سایر اقشار و طبقات دیگر، مورد مشاجره قرار گیرد، به این زعم که، از راه آراء همگانی و عمومی به سلک قدرت نرسیده است، تمایل به سرکوب بیشتر خواهد شد. چهارم اینکه، به نظام تک‌حزبی، از این جنبه که، طبقه کارگر فقط یک حزب دارد و نه بیشتر، مشروعیت بخشیده و توتالیزاریون بر جامعه حاکم خواهد شد.

نتیجه گیری :

اگر چپ سنتی بخواهد بعنوان یک نیروی جدی مطرح و از جانب مردم کشورمان پذیرفته شود، باید از اصرار ورزیدن روی بعضی از احکام کلاسیک پرهیز نموده و داده‌های مارکسیسم ارتدکسی در خصوص دولت طبقه و نقش انتزاعی طبقاتی کارگران در اعمال قدرت سیاسی در خصوص یک جامعه مدرن و تکامل یافته مورد تدقیق و بازبینی قرار دهد. باید روی این مسئله مکت نماید که، نیروهای بازدارنده نیروهای مولده، آن نیرویی نیست که در یک مجموعه محوری تشکیل شده است، مسئله سرمایه به نحوی به سرنوشت میلیونها انسان بستگی پیدا کرده است. سازماندهی سرمایه، تا آنجائیکه به سرنوشت انسان‌ها در تحصیل یک زندگی مرفه به گردش افتد، باید به خواست مشروع مردم و احزاب توده‌ای تبدیل شود. اشکال سازماندهی سرمایه نه بر بستر یک دولت طبقاتی، بلکه یک مسئله عمومی و طبقاتی است. دولتی، که از طریق آراء

عمومی و بنا به خواست و اراده مردم تشکیل نشود، طبعاً سرمایه را از شالوده‌هایی گذر می‌دهد که اساساً بپیش به مشام مردم نمی‌رسد. حکومت شورایی به زعم چپ سنتی، نه حکومتی از طریق آراء عمومی و آزادانه مردم، بلکه محصول تنش‌های شرایط اضطراری و غیر معمول می‌باشد. این حکومت به اصطلاح در همان شب سرنوختی حکومت جمهوری اسلامی تشکیل می‌گردد، بدون اینکه احاد مردم از چگونگی تشکیل آن آگاهی داشته باشند. البته این مسئله جزئی از مفروضات حقیقی است.

چپ سنتی، باید این مسئله را در نظر گیرد که، توده‌ها از هر آحادی که باشند، می‌توانند خود سرنوشت خویش را تعیین نمایند و با رأی و اراده خود دولتی را بخواهند که با خواستشان همگامی داشته باشد. تاریخاً به اثبات رسیده است که حکومت‌ها از مجرای طبقاتی، نتوانسته‌اند اقداماً با خواسته‌های عمومی مردم خود هماهنگ سازند. دولتی که بخواهد از طریق آراء عمومی و به خواست و اراده مردم و احزاب مورد دلخواه خود، عمل نماید، دیگر دولت طبقه نیست، بلکه دولت عموم است. حکومت شورایی مورد نظر چپ سنتی همان دولت است که صرفاً از راه‌های غیرمعمول می‌تواند تشکیل گردد. ممکن است، خیلی از چپ‌های سنتی به این نتیجه رسیده باشند که، "مردم از آگاهی لازم در جهت منافع آتی و آتی خویش برخوردار نیستند، در اینجا فقط کمونیست‌ها هستند که این آگاهی را به توده‌های مردم و از جمله طبقه کارگر انتقال می‌دهند و در این رابطه نوع دولت را مشخص سازند". این نوع دگراندیشی، نه تنها نابخردانه، بلکه تکبرات جاهلانه نیز هست. از این نقطه نظر جاهلانه است که الگوی مشخصی در رابطه با یک دولت مدرن و فراگیر ارائه نمی‌دهند. ولی همواره از شکلی از حکومت الگوبرداری می‌نمایند که جایگاه معینی در منطق بودن آن در تاریخ وجود ندارد. خیلی کودکانه است، یک حکومت یازده ماهه درمحدوده پاریس و آن هم در اواخر قرن هجدهم مورد الگو قرار گیرد، اما به نفعی یک دولت عمومی و دلخواه مردم که طبیعتاً از

طریق آراء عمومی و همگانی موجودیت می‌یابد، رسید.

تأکید نیروهای مترقی و آزادیخواه سوسیالیست، بر حاکمیت سیاسی توده‌ای نه بر مبنای پایه‌های طبقاتی، بلکه از زاویه عمومی بودن آن می‌باشد. از این زاویه که این دولت چه برنامه رفاهی عمومی برای عموم مردم ارائه می‌دهد و چه نوع سیستم معینی برای تکامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه مستقر می‌سازد. دولتی که نتواند جامعه را به شیوه هدایت نماید که این جامعه به الگویی از جامعه بشری تبدیل شود، باید همین حالا نبودش را فریاد زد. بی‌شک، دولت مورد نظر چپ سنتی زمینه ساز این فریادها خواهد بود. زیرا که دولت مورد نظر آنان، دولت رفاه نیست. دولت مورد نظر آنان، کپی و کلاسه شده از جزوه "دولت و انقلاب" لنین می‌باشد. برآمد عملی چنین دولتی از لحاظ تاریخی روشن و کلاسه شده است. این دولت تا آنجائیکه به مرزهای دموکراسی توده‌ای و عمومی رسیده است، اجباراً ترمز کرد و دیواره ضحیمی مابین خود و دنیای واقعی را ایجاد نمود، از این جنبه که مبدا به رسالت تاریخی حزب طبقه کارگر لطمه‌ای وارد شود. و نیز بالاجبار راه رشد نعمات اجتماعی و سرمایه‌های عمومی جامعه را مسدود ساخت که به اصطلاح مبدا استثمار انسان از انسان در جامعه دوباره مستقر گردد، در نتیجه با چنین واهمه‌ای، این دولت بر تقسیم فقر عمومی ترجیح داد.

در هر حال، تأکید نیروهای مترقی و آزادیخواه بر مسئله دولت و اعمال دموکراسی توده‌ای، نه بر مبنای تخصصات طبقاتی آن، بلکه بیشتر روی پذیرش اصول جامعه مدنی در چگونگی پیشبرد دموکراسی توده‌ای - اقتصادی آن می‌باشد.

همچنین تأکید روی چنین دولتی به معنای تأکید بر موازین جامعه مدرن بین‌المللی خواهد بود. با این وصف از دولت، نمی‌توان از معجزات آسمانی و اراده قشری از جامعه انتظار داشت. انتظار صرفاً از زوایای پتانسیل‌های تحول پذیر جامعه عمومی است.

ادامه دارد